

گزارش سفر یک هندی به عتبات و حج در سال ۱۲۸۹ - ۱۲۹۰ ق به ضمیمه رساله (محمل عایشه)

رسول جعفریان

درباره سیدعلی حسین زنگی پوری

آثار هندیان مسلمان اعم از شیعه و سنی در حوزه سفرنامه‌نویسی حج فراوان است؛ یکی از آنها همین سفرنامه از نویسندگی شیعی است که فهرستی از آثار دیگر وی که خطی است، تحت عنوان فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های زنگی‌پور (مولانا سید علی حسین - مولانا سید محمد ابراهیم) منتشر شده است.^۱

سیدعلی حسین قریب ۵۵ عنوان کتاب و رساله دارد که بیشتر آن آثار، در فهرست مزبور معرفی شده و در واقع نسخه‌ای از آنها موجود است. یکی از این آثار کتاب ضیاء مریخ در ابیات تاریخ است که ماده تاریخ‌های سروده وی را که برخی درباره اعضای خاندان اوست، در آن مشاهده می‌کنیم.

دوست فهرست‌نویس ما جناب آقای سیدمحمدحسین حکیم در مقدمه همان فهرست نوشته است: «زمانی که زنگی‌پور مملو از علما و افاضل بود، مرحوم سید علی حسین در آنجا به «مولانای بزرگ» شهرت داشت و کتابخانه‌اش مشتمل بر کتابهای مختلف در علوم و فنون گوناگون بود، گرچه اکنون شمار زیادی از کتابها کهنه و پوسیده و از حیث انتقاع خارج است. وی در ۹ شوال سال ۱۳۱۰ ق درگذشت و در مقبره آباء

۱. ناشر آن مجمع ذخائر اسلامی است که در سال‌های اخیر فهرس‌های زیادی از کتابخانه‌های کوچک و متوسط از این سوی و آن سوی منتشر کرده و این جز بر اثر همت دوستان جناب استاد سید صادق اشکوری نیست. حفظه الله و ابقائه بحق محمد و آل محمد.

و اجدادیش در زنگی پور به خاک سپرده شد.^۱»

بخشی از شرح حال خودنوشت او را می‌توان در یکی از آثار او با عنوان **تذکره المتعلمین و تبصرة المتأدین** به دست آورد. این کتاب بر حسب تقسیم‌بندی مؤلف شامل سه تقریر یعنی سه فصل است که هر کدام عناوین خاص خود را دارد.

تقریر اول آن با عنوان **ماء معین** در چهار فصل و یک خاتمه درباره استادان او به ویژه سیدمحمدعباس بن علی اکبر شوشتری (م ۱۳۰۶ق) است. این تقریر در ۵ رجب ۱۲۷۴ پایان یافته است. مفتی محمد عباس جزائری از علمای بزرگ هند است که استاد همین مؤلف و نیز میرحامد حسین است که از وی آثاری بر جای مانده است.

در **ماء معین** اشاره به آغاز تحصیلش نزد عمومی امجدش، سیدحسین رضا دارد؛ استادی که نزد او کتاب‌های صرف و نحو را خوانده است. بعد از آن نزد سیدحسین اصغر به تحصیل ادامه داده است. از دیگر استادان مولانا محمدطاهر است. یک استاد سنی هم با نام ارشاد حسین داشته که بسیاری از علوم عقلی را نزد وی خوانده است. وی در ادامه، کتاب‌هایی را که نزد اساتید خوانده به تفصیل نام برده و معرفی کرده است. پس از آن یادی از توصیه‌های علمی و درسی کرده و خاطراتی از گذشتگان و برجستگان را آورده که ارزش چاپ مستقل را دارد.

تقریر دوم **تذکره** با عنوان **در تمین** متنی است که وی در آن به شرح تحصیلات خود در مرحله دوم پرداخته است. وی در این متن که دنباله تقریر پیشین است، اشاره به عارض شدن بیماری بر خود دارد و این که به اجبار تحصیل را رها کرده و به وطن بازگشته و مجبور شده محضر استادان سیدمحمدعباس و سید ارشاد حسین را ترک کند. او در وطن به رغم تشیع، مجبور به حضور در درس استادان سنی است؛ با این حال، با شنیدن فضائل استادی دیگر با نام میرزامحمدعلی، نزد او رفت. این استاد با وجود آن که طلبه زیاد داشته و فرصت تدریس کم، او را پذیرفت و او دروس رسمی از کتاب‌های فقه و درایه و اصول را نزد وی خواند. پس از آن به مسقط الرأس خود که شهرکی در نواحی غازی پور به نام زنگی‌پور است، بازگشته است. مدتی بعد باز نزد اساتید خود برگشت و کتاب **هدایت المسترشدين و تذکره المتقین و تبصرة المتفقهين** را نزد مؤلف آنها ممتازالعلماء خواند و شرح لمعه و شرایع الاسلام را نزد مولوی سیدمحمد حسین، و بخشی از شرح لمعه را هم نزد سید احمد علی محمد آبادی خواند. در پایان مناجاتی یک صفحه‌ای دارد و می‌افزاید که متن را در روز سه شنبه ۲۴ ذی حجه ۱۲۸۳ نوشته است.

در تقریر سوم کتاب با عنوان **حبل متین** شامل مطالب پراکنده‌ای از زندگی خود آورده و از آن با عنوان **فضحیت‌نامه** در اشاره به خطاها و فضائح زندگی خود بیشتر به عنوان توصیه به طلاب، یاد کرده است. این تقریر در چهار درّه (دره اول در آخر ذی‌حجه ۱۲۸۳ و دره دوم در ۵ رجب ۱۲۸۱ نوشته شده) منظم شده است. در پایان آن، یک اجازه از استادش میرزامحمدعلی برای اقامه جمعه و جماعت و اجازه دیگری برای

۱. درباره این کتابخانه به مقدمه همان فهرست مراجعه فرمایید.

امامت جماعت از محمد نقی بن حسین بن علی آورده است. تقریظی هم از استادش میرزا آغا قزوینی برای کتاب عشره کامله او با تاریخ ۲۲ شعبان ۱۲۸۹ آمده که در سفر عتبات و حج او برایش نوشته بود.^۱ همان گونه که گذشت، نام شمار فراوانی از تألیفات وی در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های زنگی‌پور آمده و مشتاقان می‌توانند به همان کتاب مراجعه کنند.

درباره سفرنامه

سفرنامه *منازل قمریه* اثر این عالم شیعه هندی است که سفرش را از بمبئی آغاز کرده، به سمت بصره و از آنجا به سمت عتبات ادامه داد. و پس از چندین ماه اقامت، از مسیر نجف به مکه یعنی راه جبل، راهی حج شد. وی پس از بازگشت به عتبات، مجدداً راهی بصره شده و از آنجا به هند بازگشت. نسخه‌ای از این سفرنامه که در میان آثار کتابخانه متعلق به وی در زنگی بود، ضمن مجموعه‌ای آمده است که در آن چندین رساله دیگر با عناوین *یاقوت‌احمر*، *مرات الفرائض*، *حجة بالغه فی حجیة ظواهر الکتاب*، *فایده درباره حاضر نشدن امیر المؤمنین علیه السلام بر جسد سید الشهداء* در کربلا، *سیکه لجینیة من توبیة حسنیة* و... آمده است.^۲

این سفر در سال‌های ۱۲۸۹ - ۱۲۹۰ صورت گرفته و متن اولیه سفرنامه نیز همان زمان نوشته شده است. اما چنان که وی در چند مورد یادآور شده سه سال بعد، این یادداشت‌ها منظم و مرتب شده است. با این حال، وی همچنان تأکید دارد که آشفتگی عبارات محصول همان متن نخست است: «هر چند این قصه، قصه‌ای است پارینه و یادش داغ تازه برای سینه، زیرا که این قصه در سنه یکهزار و دویست و هشتاد و نه [۱۲۸۹] به وقوع آمده و این سنه یک هزار و دویست و نود و سه [۱۲۹۳] است». و در جای دیگر: «مخفی نماند که چون ترتیب رساله، بعد مراجعت به وطن اتفاق افتاد، بعضی از حالات ما بعد در ماقبل به جهت مناسبت مقام و ربط کلام عکس‌پذیر آئینه تحریر گشته، و همچنین در بعضی الفاظ مانند است و بود و امثال آن نیز تغییر و تبدل راه یافته». یک جا هم که درباره برخی از نوشته‌های موجود در محل تولد پیامبر(ص) سخن می‌گوید، می‌نویسد که «بالای قبه پوشش سبز و بر پوشش، حروف طلایی بود. در این وقت به خاطرم نیست که چه چیز نوشته بود».

متن فارسی سفرنامه، متن نسبتاً روانی است که از قلم یک هندی تراوش کرده و طبعاً لغات و اصطلاحات هندی در آن به کار رفته است، به طوری که اصطلاحاتی از آن برای ما ناشناخته ماند و به همان صورت ضبط کردیم.

ترتیب کتاب چنان است که در دو مسلک، شکل یافته است. مسلک اول در سوانح سفری است و مسلک دوم در سوانح فکری. آنچه که سفرنامه اصلی است، همان مسلک اول است. مسلک دوم که در ادامه همان

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های زنگی‌پور، صص ۶۹ - ۷۰.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌های زنگی‌پور، صص ۲۷ - ۳۱.

نسخه آمده، برخی قصاید عربی و فارسی و نیز اشاراتی است به ملاقات‌ها و گاه نامه‌ها و نوشته‌های وی در طول مسیر یا در عتبات که نظم چندانی هم ندارد: «سوانح سفری را در مسلکی، و نتایج فکری را در مسلکی دیگر درآریم و مجموعه آن را **منازل قمریه فی سوانح سفریه** اسم گذاریم». گزارشی از مسلک دوم را در انتهای مقدمه خواهیم آورد.

مسلک اول به عنوان سفرنامه حاوی دو مقصد، هر مقصد چندین منزل و هر منزل چندین مرحله است. ترتیب بر اساس مسیر سفر، تقسیم منازل و مشاهدات و رویدادهایی است که در هر منزل و مرحله روی داده است.

مقرر چنان بوده است که وی همراه «صاحب زادی صاحب بیگم» این سفر را انجام دهد، اما روشن نیست چرا این خانم ثروتمند، همراه سایر همراهانش و پیش از رسیدن نویسنده ما به بمبئی، سوار بر کشتی شده و به سمت بصره حرکت کرده است. البته سرکار خانم سفارش نویسنده ما را کرده و از پیش شرایط را برای سفر وی مهیا کرده است؛ اما به هر حال، نویسنده ما از این برخورد آشفته شده و ابتدا از سفر منصرف می‌شود. او دلایل آن را هم بازگو می‌کند، اما در نهایت با آمدن کشتی، راهی می‌شود. دلخوری وی از صاحب بیگم در عبارات وی آشکار است؛ زمانی که به بغداد رسیده و به کاظمین می‌رود و از آنجا وارد کربلا شده بر صاحب بیگم وارد می‌شود، به رغم آن که ناراحت است اما از ابراز آن به صاحب بیگم خودداری می‌ورزد. این همراهی در طول اقامت چند ماهه در عتبات ادامه دارد. آنان سپس راهی مکه شده و تا بازگشت نیز همراه شماری دیگر، در کنار هم هستند تا این که گویا مشکلی پیش آمده و در بازگشت، در عتبات از یکدیگر جدا می‌شوند، بدون آن که توضیحی در این باره درج شود. در کتاب توضیحی درباره این صاحب بیگم که زنی ثروتمند و محترم بوده و یکی دو سه نفر از اقوام دیگر او نیز همراهش بوده‌اند، داده نشده است.

اما گزارشی که وی از سفر میان بمبئی تا بغداد می‌دهد، بسیار حرفه‌ای است، یک گزارش دقیق و خواندنی که می‌توان بسیاری از مسائل را از لابه‌لای نوشته وی به دست آورد. اطلاعاتی درباره کشتی و بخش‌های آن، مسائل روزانه داخل کشتی، اوضاع بلیط و انواع و اقسام آن، مسائل بار و مسافر، مانور ویژه آتش‌نشانی در کشتی و کیفیت دقیق آن و همین‌طور وصف بنادر طول مسیر که توقف‌گاه‌های کشتی است، از نکاتی است که همگی حاوی مطالبی تازه و جالب است. درباره مسقط می‌نویسد: «مسقط بستان‌ها و محله‌ها و آبادی‌ها و بیابان‌ها و مکان‌ها و حسینیه، یعنی امام زاده دارد. حضرات عجم آن جا می‌باشند. شب‌های جمعه مجلس عزا برپا می‌کنند. روضه خوانی می‌نمایند. تجار آنجا لنگ چارخانه و پیراهن دراز تا کعبین دارند. عمامه اکثرشان از لنگ مثل لنگ‌های تابنده مرسوم می‌باشد». این اوصاف ادامه می‌یابد و او به جای یک عکاس، به دقت به وصف نوع پوشش زن‌ها و مردها و مسائل دیگر می‌پردازد.

گزارش او درباره بحرین نیز نکات جالبی دارد: «بعد از او پیرمردی محمد علی نامی مولدش بحرین و مسکن مسقط بود، ملاقاتش عوض افتراق حاجی منصور گردید. از او معلوم شد که سلطان بحرین شخصی ناصبی و هابی خیلی ظالم است. اکثر مردم آنجا که قریب صد هزار شیعه امامیه‌اند، به خوف ظلم او در آنجا

نمی‌باشند. با این همه، بیست تا منبر عزاداری است. علما و مجتهدین آنجا در جاهای دیگر بسیارند. حقیر پرسیدم که آیا در مسقط هم عالمی است؟ گفت: متصل به مسقط، به مقام مطرح، سید علی حیدرآبادی، عالمی است».

عقل دینی نویسنده

سواد علمی نویسنده ما معمولی اما شخصی نیک‌اندیش و جستجوگر است. اولاً همین قلم و به ویژه مواردی که اندک جنبه ادیبانه به خود می‌گیرد، نشان می‌دهد که توانایی‌هایی دارد. ثانیاً آن که در عتبات همه جا به دنبال عالمان و مجتهدان رفته و هربار تلاش می‌کند پرسشی بکند و چیزی فرا گیرد. ثالثاً به دنبال حل برخی از معضلات فکری است و به این منظور، از راه‌های گوناگون به جستجو می‌پردازد. برخلاف هندی‌ها که بسیار خرافاتی هستند، او در بسیاری از مسائل اهل تأمل است و چنان نیست که اهل پرت و پلاگویی باشد.

زمانی که در کشتی بر روی دجله از بصره عازم بغداد است، کشتی به گل می‌نشیند و تلاش‌ها به جایی نمی‌رسد. او دست به دعا بر می‌دارد و یک‌باره کشتی رها می‌شود. او بلافاصله می‌نویسد: «توهم نشود که وقوع این امر به وجه دعا و زبان پرعصیان این عبد مذنب شده باشد، بلکه وجوه دیگر محتمل و مظنون است. یکی این که تعطل اکثر اطفال شیرخواره و غیر شیرخوار و زنان خسته حال در عدم جریان جهاز لازم می‌آمد؛ حق تعالی رحم به حال‌شان فرموده باشد. دوم این که این امر از قبیل قضیه اتفاقیه باشد که کار و فکر عمه جهاز از پیشتر شده بود و ثمره‌اش روانی جهاز، در همون وقت باشد که فقرات دعائیه از زبان من عاصی جاری شده».

زمانی که وی به زیارت برخی از اماکن زیارتی می‌رود، گاه مطالبی می‌شنود که نمی‌تواند باور کند. از جمله «... بعد از آن به مکان حضرت ابوطالب شرف اندوز شدیم. آن جا هم قبه مثل قبه سابق ساخته‌اند... بعد از آن به مکان حضرت خدیجه شرفیاب گشتیم. آن جا طرف راست حجره ولادت جناب سیده صلوات الله علیها - است قبه چوبی دارد. آسیای سنگی هم آن جا بود. مردم می‌گفتند که مال جناب سیده است. اگر چه عقل قبول نمی‌کند به وجوه عدیده و دیگر اشخاص هم حرفی در آن دارند».

عقل دینی - مذهبی نویسنده را می‌توان در رساله «محمل عایشه» نیز دید. رساله‌ای که او با دیدن محمل عایشه و مقایسه آن با عزاداری‌هایی که برای امام حسین علیه‌السلام برگزار می‌شود، نوشته است. وی در آن رساله، پس از آن که شرحی درباره محمل عایشه نوشته و احترامات و تعظیمات شگفت امرای عثمانی و حاجیان سنی را نسبت به آن ذکر می‌کند، کسانی را که برگزاری سوگواری‌های عاشورایی را مورد طعنه قرار می‌دهند، متوجه آن تعظیمات کرده است. در عین حال وی بر این باور است که عزاداری برای امام حسین علیه‌السلام ریشه در احادیث نبوی دارد؛ در حالی که داستان محمل و آداب آن، از اساس، خرافی و بی‌بایه است. وی در همان رساله شرحی هم در باره مجالس سماع صوفیان مصری که که زمان اقامت آنان در مسجد نبوی برگزار شده، نوشته که مورد طعنه وی قرار گرفته است.

در عتبات

اقامت پنج ماهه وی در عتبات همراه با حضور در درس شماری از اساتید فقه و ملاقات‌هایی که با آنان داشته، به همراه گزارش‌هایی که وی از سفرهای خود میان کاظمین، نجف و کربلا و سامرا داشته، خود یک سفرنامه مستقل عتبات را پدید آورده است. وی از چندین نفر از عالمان این زمان در نجف و کربلا یاد کرده است که یکی از آنان آیت‌الله شیخ زین‌العابدین مازندرانی است. خودش می‌نویسد: «بعد از چند روز به زیارت جناب شیخ زین‌العابدین مازندرانی - دامت‌افاداته - که مجتهد مسلم عراق عرب و عجم و مرجع اکثر مردماند، به معیت جناب مبارک حسین خان صاحب رفته‌م. هر چند جناب شیخ می‌خواستند که به مفاد «اللقامد یُزار» سبقت دهند، اما چون که عزم استفاده به جناب‌شان داشتم مانع شده بودم. بالجمله بالای بام که محل تصنیف و تألیف جناب‌شان بود، رفته‌م، عرض سلام کردم و دست بوسیدم. جناب‌شان بعد جواب سلام، بوسه به رخساره‌های حقیر زدند، بنابر رسمی که آن جا شایع است ... بالجمله تا دیر، حرف‌های اختصاص میان همدیگر داشتیم. بعد از آن تعارف به شربت و قلیان فرمودند. بعد از صبح چند، خود جناب‌شان بازدید حقیر نمودند... فرمودند که .. خوب است به حلقه درس ما بیایند. پس از صحبتش به حلقه درس جناب‌شان می‌رفتم و سماعت درس کتاب المتاجر می‌کردم. بعضی از روزها که دیر می‌رسیدم، اعاده ماسبق می‌فرمودند. و این شغل تا پنج ماه قبل از سفر مکه معظمه و دو ماه بعد مراجعت از مکه بود.»

وی درباره عالمان عتبات و ارتباط خود با آنان و نیز برخی از مکاتبات در مسلک دوم کتاب که معجونی عربی - فارسی است، مطالبی آورده و گه‌گاه در مسلک اول، برخی از این مسائل و روابط را به مسلک دوم ارجاع داده است.

اطلاعات وی از اماکن زیارتی به ویژه در وصف بناهای امامان، حاوی نکات تازه است. وی شرح دقیقی از مسجد کوفه داده است؛ طی دوباری که به زیارت آن رفته، احساس خوبی به او دست داده است، به طوری که می‌نویسد: «مؤلف رساله هذا، دو دفعه مشرف به شرف زیارت این مسجد شد... و بفضلته تعالی و حسن توفیقه به مسجد الحرام و مسجد النبّی نیز شرفیاب گشته، لکن حظّی و انشراحى و خلوصی و رجوع الی الله که در این مسجد کوفه در خود یافته در دیگر مساجد نیافته» است.

اقامت وی در عتبات پنج ماه به طول انجامید؛ تا زمانی که ایام رفتن به حج فرا رسیده است: «از زمان ورود نحیف به این ارض اقدس پنج ماه گذشت و ماه شوال به آخر رسید، و به ترغیب و تحریص حقیر، عزم سرکار عالی به سفر مکه معظمه متحتم گردیده، تهیه اسباب سفر فرمودند و درین خصوص کار مردانه نمودند.»

عزیمت مکه و مشکلات راه جبل

وی و همراهانش که در رأس آنان صاحبه بیگم است، حرکت کرده از راه جبل به مکه عزیمت می‌کنند. بنای وی جز شرحی که درباره مراحل مختلف و منازل راه می‌دهد، شرحی است درباره سفر با شتر، لوازم مورد نیاز، کیفیت و چگونگی حرکت، آداب طی طریق، نقش امیر الحاج، حملات بدویان و توافق و مصالحه با آنان با پرداخت خاوه، و به خصوص نقش عکام که به رغم آن که همیشه مسافران از آنان می‌نالند، سخت‌ترین کارها را بر عهده دارند. شاید این سفرنامه جزو معدود سفرنامه‌هایی باشد که نقش این عکام را

که گاه «حکام» هم از آنان یاد می‌شود، شرح می‌دهد: «عکم، در لغت به معنی بستن است، چون که آن‌ها اسباب و کجاوه‌ها را بر پشت اشتران می‌بندند، بدین وجه، عکام می‌گویند. عکام‌ها چند تا الاغ به اشتراک همدیگر داشتند. یکی بعد دیگری بر آن‌ها سوار می‌شد و مهار شتر را می‌کشید. کار عکام این است که کجاوه‌ها و اسباب را وقت روانگی بر شتر بار می‌کند، و وقت منزل کردن از شتر پایین می‌آرد، و در منزل خیمه می‌زند، و همیشه سوختنی برای طبخ طعام از صحرا و آب از چاه یا برکه، هر جا که به هم رسد، می‌آرد و هر چه از غله و ظروف از قریب، یعنی صندوق در او بودنی است، در می‌آرد و رفع ضرورت باز در آن می‌بندند، و حراست اسباب می‌نماید. اگر چه حراست چنان که باید از این‌ها نمی‌شود، زیرا که روزها اکثرشان پیاده راه می‌روند و شب‌ها علاوه بر کارهای مذکوره حجاج طبخ طعام خود هم می‌کنند، چون می‌خوابند، خبر از دنیا و مافیها ندارند. و میان راه ضرورت آب خوردن یا پایین آمدن از کجاوه برای ادرار یا کاری دیگر که برای حجاج رو می‌دهد، کاربند آن می‌شوند. برای ادرار، شتر را از قطار جدا نموده می‌خوابانند و بعد ادرار شتر را دوانده ملحق به قطار می‌کنند».

مسیر جبل، همان راهی است که امام حسین (ع) برای آمدن از مکه به کربلا آن را طی کرد. برخی از اسامی منازل طی هزار و اندی سال همچنان ثابت مانده است. نویسنده ما به این مسیر توجه داشته و در برخی از منازل مانند شراف و زباله، به برخی از رویدادهایی که در آن حادثه عظیم در این منازل روی داده، اشاره دارد.

تلاش وی برای ثبت مسافتات و فواصل چندان جدی نیست، با این حال اطلاعاتی را به دست می‌دهد. زمانی که در منزل یا منزلی آب یافت نشده و همه گرفتار تعب و دردسر می‌شوند، از ارائه همان اطلاعات محدود نیز باز می‌ماند: «آب این جا نبود، اما همیشه بسیار بود و ازین جا به سبب وفور تعب، التفات به تحقیق مسافت که چه قدر قطع کردیم، نشد». بی‌آبی مهم‌ترین مشکل این راه بود و این بستگی به باران‌های موسمی داشت؛ امری که قابل پیش‌بینی نبود: «کثرت اشجار مغیلان به مرتبه‌ای بود که پوشش‌های اکثر کجاوه پاره‌پاره گردید. آفتاب خیلی گرم شد. تشنگی بر مردم غلبه کرد. اگر چه آب داشتند، اما به استکراه آب لجن و گل آلوده، میل به آن نمی‌کردند تا این که در جایی آب باران که فی‌الجمله از آب مرحله سابق صاف بود، پیدا شد، جانی تازه به جسم هر یکی راه یافته، سرور موفور به دل‌ها جا گرفته، همه بر سر آن آب ریختند، خودشان خوردند و به شتران دادند و بعضی بدن شستند».

و در جای دیگر می‌نویسد: «پاسی از شب باقی مانده، قافله به راه افتاد. وقت صبح سرما زیاد شد. زمین نمناک، جا به جا آب بارش در گودال‌ها پر بود. حجاج آب از آن گرفتند، هر چند امیر حاج و عکام‌ها می‌گفتند که سه منزل آب ندارد، چون آب پیدا شد، فهمیدند که جنود سحاب که دیشب بر سرهای حجاج هجوم آورده بودند و به دعای مقدسین ایشان داده شده بود، در این صحرا اجرای احکام ملک علام نمود».

داستان خار مغیلان که در عبارت بالا به آن اشاره شد، ما را به یاد شعر سعدی می‌اندازد: «در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم - سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور».

ماجرای گرفتن خاوه، برای نویسنده ما هم مثل دیگر سفرنامه‌نویسان، جالب است و جالب‌تر آن که وی

تازه‌هایی در این باره دارد که در جایی یافت نمی‌شود. اولاً این که این خواه گرفتن از شیعه‌های عجمی و هندی بیش از دیگران است: «چون که سلطان و اتباعش همه اهل سنت‌اند، از عجم و هندی که غالب شان شیعه می‌باشند، به علت عداوت مذهبی خواه کامل به مقداری که مقرر کرده‌اند می‌گیرند، و از عرب نصف آن و از پیادگان و خدمه حجاج نمی‌گیرند».

نکته لطیف دیگر این که برخی از عجم‌ها خود را عرب می‌نمایند تا خواه کمتری بدهند. اینجاست که پای امتحان به میان می‌آید: «از بس که عجم با عرب مشابهت و مشاکلت دارند، برای شناخت علامتی قرار داده‌اند، مثل این که می‌گویند قُل «رِمَّه» یعنی بگو رمته، اگر عرب است ثای مثلثه را بنابر عادت حلقی خود از مخرجش می‌گوید و عجم خلاف آن. پس او را می‌زنند و آزارش می‌کنند که خود را مشتبه به عرب کرده تا تخفیف خواه کند».

نکته دیگر آن که حمله‌داران هزاران کلک سوار می‌کنند تا خواه برخی از حاجیان را نداده و خود به جیب بزنند؛ از جمله آن که: «بعضی از حجاج کجاوه‌نشین را قریب رسیدن مقام خواه، سرنشین شتر می‌نمایند و سرنشین را عکام قرار داده، کار عکامی از او می‌گیرند و بعضی را خادم حجاج می‌گویند و بعضی را در صندوق مقلل نموده، روزی برایش می‌گذارند و بعضی را میان خیمه‌های پیچیده، محتضر نموده، بر پشت شتر می‌بندند. آن‌ها هم بر بسته خیمه‌ها گاهی چوب می‌زنند و گاهی نوک نیزه فرو می‌برند تا اگر انسان در آن بود، به آن متادّی شده حرکت می‌کند، و صندوق‌ها را وا می‌نمایند و هرگاه، چنین سرقتم، حمله‌داران ظاهر می‌شود، با ایشان مؤاخذه‌ها می‌کنند. و این سرقتم، معرکه دارد. حمله‌داران به مقابله امیرحاج سرقتم می‌کنند، و امیرحاج به مقابله رفقایش، باز امیر حاج با رفقایش به مقابله سلطان جبل».

در حرمین

با رسیدن به حرم بدون آن که به شرح و بسط اوضاع و احوال برسد، و علی‌القاعده به دلیل کمی وقت برای انجام اعمال، راهی مسجد الحرام شده، اعمال عمره تمتع را انجام داده زیر میزاب رحمت برای رفتن به منی و عرفات محرم شده و حرکت می‌کند. در اینجا شرحی کوتاه از هر یک از سه منطقه عرفات، مشعر و منی به دست می‌دهد. آنچه در اینجا توجه وی را جلب می‌کند، محمل عایشه و محمل حضرت رسول است که با آداب خاصی همراه کاروان حج شام و مصر در مشاعر مقدسه حرکت داده می‌شد. وی با اشاره به آن، وعده می‌کند که رساله مستقلی در این باره بنویسد؛ او رساله را می‌نویسد و نامش را «محمل عایشه» می‌گذارد: «میان راه روانگی محمل جناب رسول همراهی پاشای شامی و محمل عایشه به معیت پاشای مصر که خود این‌ها بر تخت روان مرصع پر تکلف سوار بودند و شریف مکه بر اسب مرصع به زین و زیور تماشا کردیم. تفصیلش از رساله خودم مسمی به محمل عایشه که به وضوح هر چه تمام‌تر نوشته‌ام حالی خواهد شد». ما این رساله را در پایان همین سفرنامه خواهیم آورد.

با پایان یافتن اعمال حج، راهی زیارت اماکن زیارتی شده که در صدر آنها، قبرستان معلات است. وی قبور منسوب به خدیجه و ابوطالب و سایرین را زیارت کرده و اشاره می‌کند که بخشی هم اختصاص به

عجم‌ها داشته است: «میرزا فصیح مرحوم در محل دفن شهداء یوم الفتح مدفون اند. مقبره اهل عجم هم در جنت معلی است».

داستان زیارت داخل کعبه نیز به دلیل آن که وصفی از درون کعبه دارد، و البته مشابه آن در برخی از سفرنامه های دیگر هم هست، جالب و خواندنی است. مهم و جالب آن است که در برخی از موارد نقشه‌ای هم برای وصف شیء مورد وصف دارد: «پوشش اندرونی خانه کعبه سرخ و نوشته بود. حروفش را بافته بودند. در سقف و نصف اعلائی دیوارها بود و در نصف اسفل تا بلندی قامت انسان پوشش نداشت. از آن جا که نگاه کردن به سقف اندرونی خانه کعبه میان مردم ممنوع بود و خودم نیز خلاف تواضع و خضوع می‌انگاشتم، بناءً علیه نظر به آن ننمودم. اما از دیگران معلوم شد که پوشش سقف هم مثل پوشش دیوارها سرخ و نوشته است. و در سمت مستجار سنگی مدور سیاه در جهت اندرونی دیوار خانه کعبه نصب کرده‌اند. می‌گفتند که این نشان مولد علی -علیه السلام- است؛ همین جا دیوار شق شده بوده و مادر گرامی قدر آن حضرت داخل خانه کعبه شده بود. دست به آن مالیدم، بوسه‌اش دادم. زمین اندرونی خانه کعبه از زمین صحن مسجد الحرام به قدر قد آدم بلند است. درش طلایی».

نماز خواندن سنیان نیز برای وی جالب بوده است، به ویژه آن که چهار امام از چهار مذهب، به نوبت در ظهر و شب نماز می‌خواندند. تفاوت مأمومین هم در خواندن نماز توجه وی را جلب کرده است: «نماز عصر و عشا هم و نماز مغرب، اولاً حنفی می‌خواند، متصل به غروب حسی آفتاب، بعدها شافعی و مالکی نماز مغرب را بر مصلای خود می‌خواند. حنفی، زیر ناف دست می‌بندد، و شافعی، بالای سینه و حنبلی، پایین ناف و سینه و مالکی، دست کشاله مثل ما مؤمنین. شافعی، در تکبیر گفتن رفع یدین می‌کند، و بسم الله می‌گوید و امام، بعد ختم سوره، به صدای بلند آمین می‌گوید، مأمومین متابعت او می‌کنند. و در نماز صبح قنوت می‌خواند. در جماعت شافعی و حنفی مکرر شریک شدم و خود را به صورت مقتدیان واداشتم، تا طریق نماز ایشان را دریافته باشم، دیدم که در قیام و قعود طمأنینت و تائی می‌کنند و میان دو سجده می‌نشینند، به خلاف سنیان هند که غالبشان حنفی مذهب‌اند و هیچ یک از این‌ها به عمل نمی‌آرند و قطع نظر از مخالفت امامیه، متابعت اصل مذهب خود هم ندارند».

نویسنده ما توجه دارد که در این سفرنامه «حالات مختصره مکه معظمه» را بیان کند. او می‌گوید که «به تاریخ هفتم ذی‌الحجه روز چهارشنبه، مشرف به شرف ورود مسعود آن مقام محمود شده بودیم» و بعد از بیست روز «به تاریخ بیست و ششم [ذی حجه]، روز دوشنبه از این سعادت عظمی محروم و مهجور گردیدیم».

این بار مسیر مدینه را آرام‌تر طی می‌کردند، زیرا دیگر خوف نرسیدن به وقت نبود. با این که اسباب را ۲۶ ذی حجه از شهر بیرون بردند در عمل ۲۹ آن ماه حرکت کردند. در منطقه برود بودند که شب اول محرم فرا رسید و آنان هر شب مجالس سوگواری خود را داشتند. این مجالس تا روز عاشورا ادامه داشت: «روز عاشورا حجاج می‌خواستند که قافله بار نکند تا اعمال عاشورا به استراحت به جا آرند. لکن امیرحاج که مخالف بود، قبول نکرد و وقت صبح بار کرده، پس بعض حجاج قبل طلوع آفتاب زیارت عاشورا خوانده سوار شدند، و بعضی میان راه بر کجاوه، چنان چه حقیر زیارت عاشورا و ادعیه ماثوره را بر کجاوه با مراعات سمت کربلای

معلی، از روی قبله نما خواندم و بعد فراغ از آن، تجدید وضو بر کجاوه نموده به حيله زهر آب ریختن، یعنی بول کردن، از کجاوه پایین آمده، از قبله نما، تصحیح قبله نموده، دعای سجده و نماز زیارت به جا آورده، زهر آب ریخته، سوار شدم، وقت عصر به منزل رسیدیم. از این منزل تا مدینه منوره تخمیناً مسافت سه فرسخ بوده، بعد رسیدن به این منزل، زیارت آخر روز عاشورا آن جا آوردیم و فاقه شکنی نمودیم».

وصف وی از مدینه منوره و اماکن مقدسه آن نیز حاوی برخی از نکات تازه است. جدای از آنچه درباره تک تک بقعه‌ها و قبه‌های موجود در جنت البقیع آورده و ملاحظه برخی از نقل‌های تاریخی و آنچه بر سر زبان‌ها بوده کرده، از منطقه احد نیز توضیحاتی به دست داده است. از آن جمله شرحی کوتاه در باره مسجد ثنایا است که امروزه از بین رفته است: «یک قبه، مسجد ثنایاست. می‌گویند که دندان مبارک جناب رسول صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ احد زخمی شده بود، آن جا دفن گشته، در دیوار سمت قبله، محرابی ساخته‌اند، در همون دیوار طرف راست متصل زمین سنگی کوچک نصب کرده‌اند. حاجی طاهر معلم می‌گفت که دندان مبارک زیر همین سنگ دفن است. دست به آن مالیدم و تقبیلش کردم».

وصف قبا و اماکن متعدد آن از قبیل مسجد و بئر خاتم و مسجد عمره و جز آن هم از زبان وی خواندنی است. باغی هم به نام باغ فدک بوده است که صد البته ربطی به باغ فدک معروف که در فاصله ۱۷۰ کیلومتری شمال مدینه است، ندارد؛ اما مورد توجه بوده است. از جمله درخت شگفتی در آن بوده است که بر اساس آنچه بر سر زبان‌ها بوده، اشارت به معجزه‌ای از رسول داشته است: «مِنْ جمله درختان خرما درختی است که صنعت صانع بی‌همال و معجزه رسول خالق ذوالجلال را به دیده‌های حقیقین ظاهر و آشکارا می‌نماید. درازی آن درخت سی و دو ذرع، سرش در بلندی به قدر قد آدم، مابقی تا بیخ بر روی زمین حلقه‌وار پیچیده. مردم می‌گویند که اینجا درختی از خرما بوده، بار آورده و رسیده، چون سرور انبیا تشریف آوردند و خواستند که از خرما می‌آوردند، به حکم خداوند حمید آن درخت بر خود پیچید تا به حدی که آن حضرت به دست مبارک خود خرما می‌چند از آن گرفتند و تناول فرمودند. این درخت از تخم همون درخت است. هرگاه درخت سابق مدتش تمام می‌شود و مشرف به خشکی می‌گردد، درختی دیگر از بیخش می‌روید و به همین طور خمیده و پیچیده سر به بالا می‌کشد. از آن جا که واسطه حبیب یزدانی و رسول صمدانی است، این امر محل استبعاد نیست».

سخت‌گیری نسبت به شیعیان

پیش از این اشاره شد که در راه جبل، از شیعیان عجمی و هندی بیش از عرب خواه می‌گرفتند. وی این رویه را در جای‌های دیگر نیز مورد توجه قرار داده و از جمله وقتی داستان ورودش در خانه کعبه و پرداخت دو ریال را نقل می‌کند، می‌نویسد: «خدّام آن جا را که دو ریال فی نفر به ذریعه داخلی خانه کعبه می‌دهند، بودند و این متعین نیست، بلکه به اختلاف حیثیت مردم کم و زیاد می‌شود، و با این همه گریبان حجاج، خصوصاً گریبان شیعیان، از دست تعدی خدام که بیشتر اهل سنت‌اند فارغ نیست».

زمانی که زائر شیعه وارد مدینه می‌شود، این سخت‌گیری‌ها را بسیار بیش از آن چه در مکه است،

می‌یابد؛ از همان آغاز که معلم یا موزر، آنان را به زیارت برده: «چون معلّم به تشیع ما عالم بود، زیارت شیخین را به ما تعلیم نکرد». آنگاه آنان را به زیارت بقیع برده است. در این باره می‌نویسد: «چون حضرات اهل سنت و جماعت دست تعدی و تشدد بر شیعیان عموماً و بر اهل عجم دراز دارند، چنان که خودم مشاهده ظلم ایشان نمودم، نمازها را در مسجد دست بسته می‌کردیم و متفرّق در مسجد می‌رفتیم، تا به وجه اجتماع بد ظن نشوند و آزار نرسانند».

مشکلات بقیع به ویژه گرفتن پول از واردین، مسأله‌ای است که دیگر سفرنامه‌ها نیز آن را بازگو کرده‌اند. «خَدَام آن جا که اهل سنت اند، شیعیان را نمی‌گذارند که به زیارت حضرات ائمه مظلومین - علیهم السلام - بروند الاّ به گرفتن پنج قروش. یک دفعه بروند یا به دفعات. هر دفعه مزاحم می‌شوند و بعد اخذ پنج قروش دست مزاحمت بر می‌دارند». و این که «بعضی اهل عرب و هند را که در ظاهر خیلی شکسته حال می‌باشد، به ندرت بی‌پول می‌گذارند که برود، مگر با اهل عجم که تشیع‌شان گرم‌تر است، عداوت کلی دارند و بی‌اخذ پنج قروش هرگز ایشان را راه نمی‌دهند».

بازگشت به عتبات

نویسنده ده روز در مدینه اقامت کرده، سپس همراه کاروان جبل، به عتبات باز می‌گردد. گزارش وی درباره مسائلی که در بازگشت رخ می‌دهد، کوتاه است و چنان که خود یادآور شده، به‌خاطر عدم تکرار بوده است؛ به همین دلیل: «اکتفا به ذکر و تفصیل امور جدید و اجمال بعضی از امور غیر جدید هم به خیال ربط کلام ورزیده تا رساله خالی از حشو و زوائد بوده باشد و ملال و کلال به قلوب ناظرین و سامعین راه نیابد».

با این همه وصف او از جبل، خانه‌ها، مردم و امیر جبل جالب است: «خانه‌های اینجا بنایش از سنگ است و بالایش از گل ریگ آلود که در موسم بارش، زده، خراب می‌شود. مردم آنجا بیشتر گندم‌گون، درازرو، چشم‌ها سرمه کشیده، لباس‌شان چفیه و اکال [عقال = عقال] و قبای بلند تا کعبین، زبان‌شان عربی سوقی. مرد هندی را که می‌دیدند خوش می‌شدند و با همدیگر می‌گفتند: هذا هنود، هذا هنود. سلطان جبل، محمد نامی، مردی است متمول، خوش‌خلق، لباسش مثل لباس سایر مردم الاّ به نظر ظاهر». وصفی هم از مطبخ بزرگ امیر جبل در اطعام عامه مردم دارد؛ به طوری که روزانه هزار نفر از آن مطبخ اطعام می‌شوند. وی از نوع و سبک خوراک آنان نیز گزارشی به دست داده است.

کاروان بیش از شش روز در جبل اقامت دارد و اینها همه به دلیل اختلافاتی است که بر سر گرفتن وجوه بیشتر از حجاج وجود دارد. بالاخره کاروان حرکت کرده به نجف وارد می‌شود. وی پس از چندی به کربلا سفر می‌کند.

نویسنده ما بنای آن دارد تا یک‌سال بماند، اما به دلیل اختلافی که میان او و صاحب‌بیهگم پیش می‌آید، تصمیمش عوض شده و عازم وطن می‌شود: «اراده داشتم که اقلأً یک سال دیگر آنجا توقّف نموده، آئینه سینه را عکس‌پذیر افادات جناب شیخ استاد

- دامت برکاته - نمایم. اما از آن جا که **لکل شیء آفت و للعلم آفات**، انقلاب زمان، صورت بست و از باعث ابنای زمان تغییر در اوضاع سرکار عالیه نسبت به حقیر به ظهور پیوست، و دل از حلقه ذکر و فکر علم بیرون آمده به زاویه انتشار و انفجار نشست. صواب و صلاح چنین نمود که عطف عنان به وطن مألوف باید نمود و صوابدید جناب شیخ - ادام ظلّه الله الودود - و دیگر احباب هم برین امر موافقت فرمود. بناء علیه به کمال استکراه سفر وطن پیش نظر گردید و عزمش به حدّ تحتم رسید».

آنچه که در توضیحات وی از اقامت جدیدش در عتبات تازه است، مطالبی است که درباره سامرا دارد. در این باره، همانگونه که درباره بسیاری از مناطق دیگر در تنوع میوه‌ها آورده، درباره خربزه خاص موجود در سامرا سخن می‌گوید: «با وجودی که خربزه در عراق عرب اقسام بسیار دارد مانند گرمک و تخم تلخ و پاییزی و عسکری و طالبی و تخم مشهد، اما قسم خاص که در سامره می‌شود، قسمی دیگر، مثل آن نخورد. درش مستطیل، دو طرفش باریک، اندرونش سفید شیرین و سیراب و شاداب می‌باشد و ازین جاست که مردم موسم آن به زیارت سامره می‌روند، و آن زیارت را زیارت بطیخی می‌نامند!» این توضیحات جدای از آنچه که مربوط به شهر سامره است، وصفی است که از سرداب غیبت دارد. در این زمینه، تلاش می‌کند به صورت دقیق و جزئی آنچه را که مشاهده کرده است، بیان کند. وی سپس، خوابی را که از امام زمان علیه‌السلام دیده به تفصیل نقل می‌کند.

اندکی بعد به سرعت حرکت کرده، به کاظمین آمده از آنجا سوار کشتی شده و عازم بصره می‌شود. در آنجا سوار بر کشتی بمبئی شده، پس از طی مسیر خلیج فارس و دریای عمان به سمت بمبئی می‌رود. وی «صبح روز شنبه تاریخ بیست و دوم ماه جمادی الاخری بود، به سواری یکه، روی به وطن مألوفم، قریه زنگی پور آوردم. قبل از چاشت، به منزل مقصود رسیدم و حرز سفر از بازویم گشودم. اولاً به زیارت قبر جناب والد مرحوم و دیگر اکابر - اعلی الله مقامهم - اکتساب ثواب نمودم. بعد از آن به سعادت زیارت حضرات اکابر و سرور ملاقات اماتل و اصاغر در آن افزودم».

در مورد مسیر بازگشت، مطالبی بسیار کوتاه نوشته است.

گزارش اجمالی از مسلک دوم کتاب

اشاره کردیم که مسلک اول این کتاب همین سفرنامه است و مسلک دوم از نظر مؤلف، شامل سوانح فکری این سفر است که بخشی کوتاه و پراکنده از برخی نوشته‌ها و دیدارهای او با شماری از علماست. گزارش این متن را که تلفیقی از عربی و فارسی است، به اختصار ارائه می‌کنیم.

وی در آغاز اشاره به ده رساله‌ای می‌کند که پیش از آمدن به عتبات، آنها را در وطن تألیف کرده و بعد از آمدن آنها را بر میرزا آغا قزوینی عرضه کرد. رساله‌ای هم با عنوان *سبکة لجینیة من تریة حسینیة* درباره لغات مربوط به آلات لهو و لعب در عتبات نوشته است. نیز از رساله *محمل عایشه* یاد می‌کند که آن را درباره مشاهداتش در سفر حج از محمل عایشه که مصریان به مکه می‌آوردند، نگاشته است:

«زمانی که به مشهد کاظمین وارد شدم، نخستین عالمی که دیدم جناب شیخ حسن بود. در کربلا نیز

میرزا آغا قزوینی را زیارت کردم که در همسایگی ما بود و مرتب خدمت او می‌رسیدم. پس از آن خدمت شیخ‌زین‌العابدین مازندرانی رسیدم که پرسش‌هایی از وی کرده و در درس او نیز حاضر می‌شدم. (در اینجا مفصل از دانش فقه وی ستایش می‌کند) رسائلی را که نوشته بودم به او دادم و ایشان بارها از آنها ستایش کرد. بعد از آن خدمت میرزا زین‌العابدین طباطبائی رسیدم.

زمانی هم در حرم مطهر امام حسین علیه السلام خدمت برخی از علما رسیدم از جمله آخوند ملاحسین اردکانی. در کربلا برخی از شاگردان حجت الاسلام میرزا علی نقی هم را به سمت جناب میرزا ابوالقاسم هدایت کردند. همچنین در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام خدمت سید حسین ترک نجفی و میرزا محمد حسین شیرازی مشرف گشتم. از دیگر عالمان محمد حسین شهرستانی و شیخ هادی تهرانی را زیارت کردم. مدتی بعد رساله‌ای را که در آنجا نوشته بودم بر ایشان عرضه کردم. وی تصمیم گرفت اجازه اجتهادی برایم بنویسد که چون در زمان سفر من بود، به انجام نرسید.

رساله‌ای با عنوان *خطبة اشرافیة فی مشاهدات عراقیة* را در راه مکه نوشتم. این رساله گرچه کوچک بود، اما یادآوری و عبرت سودمندی برای اهل اعتبار و بصیرت است. «سپس متن آن را آورده است؛ این رساله در شش صفحه، متنی ادبی است که به زبان عربی بوده و بیشتر جنبه دینی دارد. سپس می‌نویسد: شعری هم در منزل دوم از منازل راه مکه سرودم که چنین است:

ألا یا ایها الحجاج اصغوا	الی ما قال عبد مستهام
صعوبات تصیکم طریقا	لکم فیها مثنویات عظام
طریق یحصل المحبوب فیہ	مرارته الحلاوة و السلام
فهل تدرون ما المحبوب ربی	الذی فی حجره ربی الانام
علیکم نظرة فی الامر هذا	و کیف النسق فیہ و النظام

(و نه بیت دیگر). شعری هم در نخستین منزل بعد از شهر جبل سرودم (که سه بیت است). یک جا هم حاج محمد باقر از من درباره حدیث منتسب به رسول (ص) پرسش کرد که فرمود: «انا من العرب و لیس العرب منی» که شرحی برای آن گفتم. کسی هم در باره شعر «رأت قمر السماء فذکرنتی - لیالی وصلها بالرغمتین» از من پرسش کرد که مطالبی در باره آن گفتم (متن آن را آورده است). شعری هم در وقت ورود به مکه سرودم:

الهی أتینا ببیت العتیق	مقاسین وعشاء فح عمیق
تفضل تقبل عباداتنا	الهی به انت أهل حقیق

شعری هم به فارسی گفتم:

سیدی شوق و خلوص را صعوبات سفر
در ربوده گرچه سر کردم به باب تو مقرر
کار غفران و عذاب من بود در دست تو
مستحق خلد سازی یا سزاوار سقر

ادعیه کوتاهی هم انشاء کردم. نیز شعری در منی گفتم

و جدنا ربنا غیر المشوب ضربنا فی الفیافی و الدروب
تعالی شأنه ستار العیوب و فیما دونه شوب و غش

(در اینجا از برخی دیگر از اشعار عربی خود با همین سیاق از آنچه در مکه یا مدینه و نیز کاظمین سروده آورده است). شعری را بعد از ورود مدینه سرودم:

و لکن عاقنی اهل الشقاقی اُتیتک سیدی بالاشتیاق
و اخری عن دخول فی الرواق نهونی تارۀ عن أن ازور
فذاک الامر منهم للنفاق لک الاخلاص منی غیر خاف
و من اطباقها أدنی الطباق فادخلهم الهی فی الجحیم

شعری هم پس از مراجعت از مدینه در جایی که مشهور به جبل است گفتم:

لفقد المال او عشق النعیمة یظن الناس ائی مضمحل
بداء غیر ذا نفسی سقیمۀ اما والله ذاک الظن اثم

(این شعر طولانی است). شعری هم به فارسی گفتم:

خانه محسنه آباد که در قهرش نیز
لله الحمد بسامان شد کارم به به
گریه‌ها کردم و خون ریختم از دیده دل
سنگ دل بودم و شد قلب فکارم به به
بیش از این بود دل و دیده من مشغولش
فارغم کرد از آن شکر گذارم به به
خالی از خار گل ورد نباشد هرگز
قبل از این گل بدم الحال که خرم به به

باز شعری به عربی سروده است که طولانی است با این مطلع:

تحیات کشمس فی الضیاء تحیات کبدر فی السماء

قصیده‌ای نیز به فارسی سروده است:

خواهم که فرازم به هوای تو علم را
سایم بثنایا اسدالله قلم را
وقتی که دو عالم به عدم بتود تو بودی
گو کفر به وصفت اگر آرند قدم را

پس از بازگشت از حج، نامه‌ای مفصل به میرزا آقا قزوینی نوشته که متن ادبی عربی به سبک خود اوست. پس از آن اشعار دیگری سروده است. شعری هم به فارسی در مشهد کاظمین برای یکی از دوستانش در دو بیت گفته است. در خداحافظی از عتبات نیز دو بیتی به عربی سروده است:

ابا جداه حَقک لم یراعوا و حرمتک الاعادی قد اضعاعوا

و شعری دیگر به فارسی:

به هر دیار که در چشم خلق خار شوی
سبک سفر کن از آنجا برو به جای دگر
گلی که نشکند اندر چمن به باد شمال
یقین بدان که بشکفاند هوای دگر

در خواب هم شعری می‌گوید:

ای آن که تو در کتاب و قرآن دیدی که طلا ز خاک روید
این شعر را برای یکی از علما به نام شیخ غلام علی بهبهانی می‌گوید و او تعبیری برای آن ارائه می‌دهد
و متنی می‌نویسد که عیناً در اینجا می‌آورد.

این زمان از بغداد با کشتی عازم بصره و از آنجا عازم به بمبئی شود. اما همچنان اشعاری می‌سراید:

الهی لیت شعری کیف حالی خروجی من نعیم او نکال
مراجعتی من البیت الحرام الی داری رجاء لسلام
خطبه‌ای هم در کشتی در وقت توقفش در بندرعباس انشا کرده و عیناً آورده است.
در وقت پیاده شدن از کشتی و سوار ریل قطار شدن باز اشعاری به فارسی گفته است:
مرحبا ای طوطی شکر شکن مرحبا الی بلبل شیرین سخن
مرحبا این پیک فرخ فال من مرحبا ای مصلح احوال من
این اشعار پایان این نسخه است، گرچه روی برگ‌هایی انتهایی نیز اشعار متفرقه‌ای ضبط شده است.
نسخه این رساله در کتابخانه زنگی‌پور به خط خود مؤلف موجود است.

یادآوری

رساله محمل عایشه از علی حسین زنگی پوری شرحی است جالب درباره محملی که حجاج شامی به عنوان سمبل خویش برگزیده و برای چند قرن پیشاپیش کاروان خویش حرکت می‌دادند. در این باره مصریان نیز محملی به نام محمل رسول (ص) داشتند. حتی روزگاری یمنی‌ها نیز محملی به راه انداختند. نویسنده ما که در سال ۱۲۸۹ق در حج بوده است، ضمن شرحی از این محمل، مقایسه‌ای میان مراسمی که در اطراف آن بوده با برخی از مراسم شیعی انجام داده که هم به لحاظ تاریخی و هم اعتقادی جالب توجه است.

رساله محمل عایشه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي الى طريق الحق هداني و دلنني على ما يفحم به الخصوم و أراني، و الصلاة على نبينا

محمّد الذی إلى الحقّ الحقیق دعانی، و علی أهل بیته فدیتهم بنفسی و جنانی.
اما بعد: این رساله‌ای است مسمّی به *محمل عایشه*، در بیان کیفیت محمل آن صدیقه و جناب رسول - صلی الله علیه وآله وسلم - و مرتّب است بر مقدّمه و چند فصول. و من الله التوفیق، فانّه بالاستعانه حقیق.

مقدمه

بر ارباب مسند نشین انصاف و اصحاب عزلت گزین از جاده اعتساف، مخفی نماند که در هر عصری و بلدی و ملتّی، اموری چند که اثری از آن در کتاب خدا و سنّت رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - نفیاً و اثباتاً پیدا نیست و نه از سیرت صحابه و تابعین هویدا، از عوام بل از بعض خواص به وقوع می‌آید و مردمان خواص بل علما تعرّض از آن ندارند و نه حرف ممانعت به زبان می‌آرند. گاهی به جهت این که تأثیر مخالفت خود را در ایشان مظلون نمی‌دانند و گاهی به خوف این که مبدا از ترک آن امر، جرأت بر ترک امر مندوب و یا واجب به هم رسانند و گاهی به علت این که به سبب عدم ورود مخالفت از آن، از جانب شارع مباح می‌باشد، بلکه در بعض اوقات معین بر امر مندوب می‌باشد و بدین وجهه، فی الجمله، رجحان شرعی دارد. پس در این صورت ردّ و قبح نمودن یکی از اهل ملت بر اهل ملت دیگر، فتنه خوابیده را بیدار کردن و عیب مستتر خود را منتشر و مشتهر گردانیدن است. امثالش به مناسبت [خواهد آمد]. فی الجمله این که، شخصی کور شخصی کچل را بگوید که تو کچل هستی. او را هم می‌رسد، که بگوید اگر من کچل ام تو هم کوری. یا بگوید امین راز نیستی. او بگوید که تو هم مقتری می‌باشی.

فصل

هرگاه دانستی آن چه را که در مقدمه مذکور شد، پس بدان که اهل سنّت سلفاً و خلفاً ردّ و قبح فاحش بر عزاداری و لوازم عزاداری امام همام، اَبی عبدالله الحسین - علیه السلام - که میان فرقه حقه شیعه امامیه متداول است، می‌نمایند و تعریضات رکیکه و تشبیهات قبیحه می‌کنند. اگر چه، بعد تعمق نظر نزد اهل نظر، منجر به اسائت حضرت خیر البشر می‌شود و حال آن که در آوردن محمل عایشه و لوازم آن امری است که هر چه اهل سنّت بر تعزیه داری وارد می‌سازند، بر آن‌ها وارد می‌کند.

توضیح مقال و تفصیل اجمال این که، چون به افضال ربّ عباد این ضعیف الانام را در سنّه یک هزار و دو صد و هشتاد و نه هجری [۱۲۸۹] سفر حجّ بیت‌الله الحرام اتفاق افتاد و به تاریخ نهم ذی الحجه الحرام روز جمعه بعد غروب آفتاب، قافله حجاج از مقام عرفات بار کرد و متوجه مقام مشعر الحرام گردید، در ابتدای روانگی، صدای توپ و تفنگ و ساز و مزامیر بگوشم رسید و گل‌های آتشبازی به نظرم آمد.

از مردم پرسیدم که، این چه صدایی است و این چه ساز و سامانی است؟

گفتند: این همه لوازم محمل‌های عایشه و جناب رسول - صلی الله علیه وآله وسلم - است که اهل شام و مصر آورده‌اند و می‌خواهند که ببرند آن‌ها را به مکه معظمه و مدینه منوره. بعد از آن برگردانند به شهرهای خود. محمل عایشه، از اهل مصر و محمل جناب رسول، از اهل شام.

چون پیش رفتیم، دیدم که پیش از همه، توپ‌های و آتشبازی‌ها سر می‌کردند. بعد از آن صفوف پیادگان و سواران و اسپه‌های مرضع به زین‌های زرین می‌رفتند. بعد از آن، روشنی‌ها از قسم مشعل و پنج شاخه‌های آهنی به هر چهار سمت محمل‌ها می‌بردند و آتشبازی‌های اقسام مختلفه، که فی الجمله تفصیلش بعد از این مذکور خواهد شد، سر می‌کردند و دهل و دف و نی می‌نواختند.

شریف مکه و دیگر عمائد، با ساز و سامان امارت در سواری و دیگر لوازم که در خور سلاطین باشد، قیام داشتند. اولاً هر دو محمل‌ها متفرق بودند. بعد مسافت قلیلی، از عرفات که روانه شده بودند، متفق شدند و قریب مشعر، باز از هم جدا شدند. اهالی آن‌ها، راه را در وقت رفتن سمت دست چپ، برگرداندند و در جاهای متفرق منزل کردند و شبکه‌ی روشنی با انواع اوضاع مختلف چیدند و شغل ساز و مزامیر و سر کردن توپ و تفنگ و آتشبازی‌ها تا نصف شب داشتند.

صبح روز عید قربان که روز شنبه بود و می‌خواستند که روانه منا بشوند، نائب شریف مکه بالای سکوی، یعنی چپ‌تره مسجد مشعر الحرام به لباس سفید احرام استاده، خطبه به نام سلطان عبدالعزیز خواند. هرگاه قریب به اتمام رسید، حمّالان محمل را از دست اشاره نمود تا برداشتند.

حقیر بعد ملاحظه این همه حالات به جای خودم برگشتم. در منا که رسیدم، حالات مرقومه سابق را در شب دوازدهم که شب آخر قیام آن جا بود، به تفصیل دیدم که هر دو محمل‌ها را به انواع طیب معطر گردانیده‌اند و گرد آن‌ها، قنات سیاه [کذا] زده‌اند و اهل شام محمل جناب رسول - صلی الله علیه و آله و سلم را بالای سکوی گذاشته‌اند و در دورش مشعل‌هایی پنج شاخه آهنی و شبک‌های روشنی نصب کرده‌اند و گلاس‌های فتیله با روغن نفت یا چیزی دیگر در آن آویخته‌اند. به آن شکلی که بعد ازین صورت انتقایش می‌گیرد و لاله‌ها و فنرها روشن نموده‌اند و آتشبازی‌های مختلفه زائد بر توپ‌ها در می‌کردند. مثل ستاره گنج که ستاره‌های سفید و نیلگون و گلابی از آن جدا می‌شد و مثل چرخ و بان و هوایی که گل‌های نیلگون از آن در می‌آمد و مهتاب سرخ و غبار و انار.

و از جمله اقسام آتشبازی، قسمی بود که تا زمان ممتد، مثل طراکه هندی، متصل صدا از آن در می‌آمد و غرش توپ‌ها به نوعی بود که کوه‌های راه میان راه و کوه‌های مشعر در مشعر و کوه‌های منا در منا، گویا به لرزه و حرکت در می‌آمدند و مردمان با دف و دهل و خوردک و قرنا [کرنا] و شهنای انگریزی و تار و سرود با خوانندگی و غنا شغل داشتند و نمی‌گذاشتند که مردم نزدش بروند، مگر بعضی را که کفش‌ها را از دور بر می‌کنند و می‌رفتند و بر آن بوسه می‌دادند و چشم‌ها را به آن می‌مالیدند و به احترام تمام به آن، پیش می‌آمدند و بر می‌گشتند.

این همه، تفصیل لوازم خارجیه محمل بود. اما خود محمل، پس هیئت مجموعی آن، مثل پالکی شاهانه زنانه به وضع زمانه سابق بود. چنان که از شکلش حالی خواهد شد. پوشش زربفت طلایی داشت که زمینه‌اش از کثرت کار زر پیدا نبود. بر هر چهار گوشه و هم بالای قبه آن گلاس‌های نقره‌ای مخطوط به خطوط طلایی و در یک طرفش چیزی طلایی شبیه به علم در بین دو گلاس‌های گوشه مقابل همدیگر در خود محمل بی نیزه نصب کرده‌اند و شبیه علم با نیزه و پرچم در خارج محمل در زمین نصب کرده بودند.

اما شکل شبکه روشنی که گلاس‌های فتیله و روغن در آن آویخته بودند این است. این همه احوال و اشکال که نوشته شد، احوالی و اشکالی بود که در راه مشعر و خود مشعر و منا دیده بودم. بعد از آن ندیدم و ندانستم که چه شد و کجا گذاشتند. تا این که بعد از حج، وارد مدینه منوره و مشرف به شرف زیارت مرقد مطهر جناب خیر البشر گردیدم. آن جا در مسجد النبى - صلى الله عليه وآله و سلم - در درجه^۱ سوم مسجد، دیدم که محمل عایشه را گذاشته‌اند و همه پوشش و اسبابش را برداشته‌اند و یک غلاف سبز که وصله‌های سفید و سرخ دارد، بالایش انداخته‌اند. اطفال عوام در آن می‌نشینند و به آن بازی می‌کنند و هیچ کس مانع و مزاحم‌شان نمی‌شود و تعظیم و احترامی که شب دهم ذی حجه در مشعر الحرام دیده شد، مرعی ندارند.

تا این که روز پنجشنبه، بیستم ماه محرم در رسید و اهل مصر تهیّه مراجعت به مصر نمودند و خواستند که باز محمل را آراسته ببرند. پس در آن روز در مسجد آن حضرت پیش روی محمل، عمائد مدینه منوره و پاشه، یعنی افسر مصر و شام بر مسندهای پرتکلف سرنگون دست بسته نشستند و بخورات را در بخوردان‌های طلایی و نقره‌ای می‌سوزاندند و شخصی طویل و عریض و ثمین مشغول آراستگی محمل بود، با مثل همون پوشش‌ها و گلاس‌ها و علم‌ها که در محمل شامی مذکور شد، و هیچ کس را نمی‌گذاشتند که نزدش برود.

بعد از آن که از آراستگی آن فارغ شدند، شرفای مدینه محمل را از مسجد بیرون آوردند. زن‌های مدینه، وقت بیرون آوردنش موافق قاعده خودشان که در تفریحات^۲ مسرت دارند، هلهله می‌کشیدند، تا این که آن را بالای شتری بار کردند که بلند و بالا و فربه بود و با جُل زربفت طلایی و تاج و هیكل آن را مرصع کرده بودند و با ریسمان‌های ریشمی^۳ بسته بودند و روانه فرودگاه قافله شدند. بدین عنوان که شرفای مدینه، مهار شتر را گرفته، به تائی تمام می‌بردند. اولاً سربازها یعنی تلنگان با تفنگ و وردی سرخ در جلو بودند. عقب ایشان شرفای مدینه، مهار شتر را با کیفیت مذکوره می‌کشیدند. عقب شتر محمل، شخصی با علم طلایی که پرچم زربفت و طناب ریشمی پایینی داشت، بر شتری آراسته به پوشش، پر تکلف می‌رفت. عقب آن، همون شخص طویل و عریض که محمل را آراسته بود، برهنه سر و بدن و با لنگ سفید تنها بالای شتری سوار بود. عقب آن، شخصی دیگر بر شتری با بیرق‌های متعدد کوچک کوچک که بر همون شتر بسته بودند، می‌رفت. عقب آن چهار نفر بر چهار شتر، عقب همدیگر می‌رفتند. دو تای اولی، نی می‌زدند و دو تای دومی، دُهل. شکل دهل آن‌ها، مثل دهل هندوستان بود، الا این که قالب دهل هندوستان طویل می‌باشد و قالب دهل آن‌ها، طولش کم بود.

بالجمله به همین عنوان از باب السلام [۱۲۵] که یکی از ابواب مسجد النبى

۱. شاید: درجه

۲. تفریحات حدسی است.

۳. ابریشمی

- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - است رد شدند. کثرت مردم تماشای، به نوعی بود که مرور از میان آن‌ها دشوار بود. چون این‌ها از انتظار ما غایب شدند با رفقای خودم که از بالای بام تماشا می‌کردیم، به منزل خود برگشتیم.

فصل

و از این قبیل است قضیه حال و قال، که شب جمعه چهاردهم ماه محرم در مسجد النَّبِيِّ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بالای سر آن حضرت به نظرم درآمد. و آن این است که، قریب صد نفر تخمیناً دو رویه صف کشیده و حلقه کرده ایستاده، آماده رقص و سماع بودند و هفت و هشت نفر از ارباب عمایم، در وسط حلقه نشستند، بعد چند دقیقه یکی از این حضرات وسطی کم کم غنا و خوانندگی شروع نموده، رفته رفته بزم را به غنا درست گرم کرده، چیزی از اشعار عربی و فقرات تعشُّق می‌خواندند. چنان چه «یا ساکن المدینه» و یا «حبیب الله» هم می‌گفتند و دیگران نعره «الله قیوم» بلند می‌کردند. اکثری از حضرات صد نفری که از تأثیر جلسه دفعه اولی که قبل از رسیدن من منعقد شده بود تأثر داشتند، به تجدید سماع دفعه ثانیه بیشتر به وجد آمدند و اشخاصی که تأثیرشان فرو نشسته بود، باز تازه شد.

کیفیت وجدشان این بود که پاهای هر یکی بر یک جا ثابت و مستقیم بود و دست‌های بعضی آویخته و بعضی بر سینه و کمرها و زانوها و گردن‌ها را یمیناً و شمالاً و قداً هی تکان پرزور می‌دادند و صداهای تنفس ایشان، بدون تلفظ که اشبه به صدای منفخه بود، در تمام مسجد پیچیده، در بعض اوقات لفظ «الله قیوم» از بعضی مسموع و محسوس می‌شد و اکثری در بین همین حال پی هم دست بر دست می‌زدند. و در یک طرف صف صد نفری شخصی خیلی طویل القامت، برهنه‌سر، عبای سبز دراز که از کمر تا به کعبین مثل لباس پیشواز شکن داشت، در بر ایستاده، محو وجد بود، علی‌الاصح خود را یمیناً و شمالاً تکان می‌داد و گاهی چرخ می‌خورد و دست‌ها گاهی بر می‌داشت و گاهی می‌آویخت و گاهی به کمر و گاهی بر سینه می‌گذاشت. تا این که غنا و خوانندگی حضرات معین رنگ گرفت. در آن وقت همین شخص طویل القامت، بنا کرد به رقص کردن و به نوعی چرخ می‌خورد که نصف اسفل عبایش که مثل پیشواز پُر شکن بود پُر باد می‌شد و قبل از آمدن من که همچو جلسه منعقد شده بود، در آن هم مثل همین حالات و اوضاع بود. لکن در آن دفعه دو نفر محو وجد بودند. یکی همین شخص طویل و دومی مردی بلند ریش سفید رنگ با عبای سفید مثل آب دست که آستین‌هایش از حد دست بلندتر بود. غیر از این که این شخص دومی در حالت رقص هر دو [۱۲۶] دست‌های خود را از حد شانه پهن و دراز کرده بود. درین حالت آستین‌های بلند و دامن‌های اسفل عبایش پر باد شد. کیفیت غریبی به هم رسانیده بود.

و حاجی ارشد علی نامی، حنفی المذهب، که با من در هند رابطه و مخالطه داشت و چند سال قبل مشرف به حج شده بود، عند التذکره بیان نمود که سید حسن شازری [شازری] مصری، موجد این طریق خاص حال و قال بوده و در زمان سفر حج خودم، دیده بودم که شیخ یعنی معلم مصری در وسط حلقه نشست، مردمان حلقه را، طریق ضرب بر قلب را تعلیم می‌نمود. بدین عنوان که چیزی می‌خواند و مردم

متابعت او می‌کردند در ضرب نمودن بر قلب، یعنی نفس کشیدن و حرکت دادن شانه‌ها به نوعی که ضرب یعنی گزند بر قلب رسد و پیۀ حوالی قلب به یاد خدا گذاشته شود، تا قلب از شوائب دنیا و شغل و یاد ماسوی الله پاک و صاف گردد. و شیخ در همین خوانندگی بر می‌خاست و گاهی دست بر دست می‌زد و گاهی یکی از دو تایی میل آهنی را که در دست داشت بر دیگری می‌زد و در یک ضرب «یاخیر» می‌گفت و یک شانه را حرکت می‌داد و در ضرب دیگر «یاباقی» می‌گفت و شانه دیگر را به حرکت می‌آورد و به همین عنوان طریق ضرب بر قلب را به مردم یاد می‌داد و گاهی در بین همین کیفیت چرخ می‌خورد. و من جمله دیگر مردم کسی که از شدت وجد بی‌خود می‌شد، هر دو دست‌های او را می‌بست و بر زمین می‌خوابانید و بعضی را هر دو دست‌ها و هر دو پا را هم می‌بست.

فصل

به تاریخ بیست و یکم (۲۱) ذی‌حجه روز چهارشنبه که در مکه معظمه به دولت منزل حضرت عبدالله پدر بزرگوار جناب رسول - صلی الله علیه و آله المختار - مشرف شدم، دیدم که بر جای ولادت آن جناب - صلی الله علیه و آله و سلم قبه طولانی مستطیل در بلندی ساخته‌اند و در وسط زمین اندرونی قبه، سنگی سیاه نصب کرده‌اند. بالایش پوشش سبز و بر پوشش حروف طلایی بود و تمثال نعلین جناب رسول، در مربع چوبی زیر شیشه درست کرده، متصل قبه در دیوار آویخته‌اند و در دور تمثال، اشعاری چند در وصف نعلین به زبان عربی و غیر عربی غالباً به زبان اردو - هندی هم نوشته‌اند.

من جمله اشعار عربی یکی این است:

یا طالباً تمثال نعل نبینا قد وجدت الی اللقاء سیلا

به علت عجلت رفقا، نشد که کتبه را درست ببینم. اما بنا بر آن چه که بعضی علمای ما از کتاب تصحیح المصابیح تالیف ابوالخیر جزری نقل فرموده این است:

یا طالباً تمثال نعل نبینا قد وجدت الی اللقاء سیلا
فاجعله فوق الرأس واضع واعتقد و تفأل منه و أوله التقیلا
من یدعی النسب الصحیح فانه یدعی علی ما یدعیه دلیلا

و از مولوی محمد یحیی، متوطن شهر لکهنو، که از زمان خرابی شهر مذکور [۱۲۷] مجاورت مکه معظمه - زاده‌ها الله شرفاً - اختیار نموده، معلوم شد که نقشه تمثال نعل آن حضرت را در بیت المقدس درست می‌سازند و مردم از آن جا می‌آرند. گفت که من هم چند تا داشتم، یکی از آن باقی است. اگر از میان کتب پیدا شد به شما خواهم داد. چنان چه بعد تقاضای شدید به من داد و شکلش بر طبق آن نقشه با نقل قول بخاری، یکی از اجله محدثین اهل سنت، که در زیر آن شکل نوشته بود و هم اشعار بیرونی و عبارات اندرونی نعل مبارک که در آن نقشه نگاشته بود، این است:

یا محمد(ص)

تمکین تو تاج آفرینش

نعلین تو تاج قاب قوسین

* * *

رتبه او برتر از عرش است و بیرون از حد است
آدم و من دونه تحت لوای احمد است
شکر الله نقش پای مه جبینی یافتم
آرزوی سجده می کردم زمینی یافتم

مولانا محمد بخاری، یکی از مریدان خواجه محمد پارسا - قدس سره در مسجد مدینه منوره نشسته بودند، این کتابت فرمودند که خواجه محمد پارسا این تمثال کریمه را در عقب مصحف...^۱ می گذاشتند. هر بار که مصحف می گشادند در این تمثال نعلین مبارک رسالت پناه - صلی الله علیه وآله - بوسه می دادند و به چشم خود می مالیدند. بعد از آن به تلاوت قرآن مشغول می شدند و می فرمودند که هر که این تمثال کریمه را بر سر و چشم بمالد، وجیه شود و میان خلق عزیز و مکرم گردد. او را قبول قلوبها حاصل شود به برکت النبی - صلی الله علیه وآله وسلم و این تمثال را به مولای محمد یوسف داد و فرمود که این تمثال صحیح است و شائبه و شکی نیست ان شاء الله تعالی.

فصل

و از آن جمله است، نذرغوث اعظم پیر دستگیر حضرات اهل سنت، به تاریخ یازدهم ماه ربیع الثانی که در بلاد هند یعنی قصبه سکندر پور، محله بدطما ضلع اعظم گده (گطه) دیده شد و آن این است که در قصبه مذکور بر آستانه شاه ولی، اولاً زمین اطافی را گل مالیده، در یازده ظروف گلی پلاو [پُلُو] و در یازده ظرف دال نخود و یازده جفت نان و یازده سیخ کباب گذاشتند. بعد از آن یازده سیبچه گلی بر سر چاهی که پیش روی مکان بود، بردند. هر یکی از ایشان هر سیبچه را به یک دست آب از چاه کشیده، بالای یک کف دست آوردند و با ظروف مذکوره گذاشته، به طریق فاتحه که در هند مروج است، به نام پیر دستگیر خود، فاتحه کردند. بعد از آن، همه یازده سهام مذکوره را بهر یکی از این اشخاص یازده نفری که آب آورده بودند، دادند. بعد این همه واقعه یک جفت جوراب و یک منطقه، یعنی کمر بند و دو عدد مسند پنبه ای نشستنی و دو عدد قتیفه، یعنی چادر از ملبوسات شاه علی هاشم، ملقب به چهار ضرب بود و هم یک پارچه غیر پنبه ای از سید بزرگ در آوردند و در آن مجمع حاضر نمودند. در آن وقت فکر بلیغ در آمدن زنان مُغنیه کردند. لکن به هم نرسیدند. بالاخر اظهار فرح و سرور بسیار نمودند و هر یکی از آن پارچه ها را حضار مجلس بوسه دادند و به دیده مالیدند و تعظیم و احترام تمام نسبت به آن پارچه ها [۱۲۹] مرعی داشتند. بعد از آن، همه را در سید مذکور گذاشته، به مکان کافری لاله دوار کاناتهه لال نامی فرستادند که بر طبق مستمر نگاه بدارد و این همه ساز و سامان به اهتمام شاه غلام جنید پسر شاه اهل حق احمد ولد قاضی روشن ضمیر، ساکن قصبه مذکوره به وقوع آمده.

۱. چند کلمه پاک شده است.

تفریح [نتیجه گیری]

حالا ارباب بصیرت و بصارت و اصحاب نصفت و عدالت بفرمایند که، آیا فرقه حقه شیعه امامیه متفرداند در احداث اموری که در زمان جناب سیدالانسان والجان نبوده و اثری از آن در کتاب و سنت نیست و سیرت صحابه و تابعین ایا و انکار از آن دارد، بلکه در بعضی از آن امور مشابهت به امور کفار بت پرستان لازم می آید، یا این که اهل سنت و جماعت هم با ایشان هم مشارک اند در آن، و آیا ساختن محمل عایشه صدیقه درین زمان و تزئینش به زینت های مذکوره و نصب دو علم طلایی، یکی در خود محمل و دیگری پیش رویش و معطر گردانیدن آن و دست بسته نشستن عماید پیش رویش در وقت آراستگی آن، به قصد احترام و تعظیمش، و بار کردن عماید مر آن را بالای شتری که به جل زریفت و زیورهای مرصع آراسته باشد و کشیدن ایشان مهارش را و بودن بیرقها در جلو و عقب آن و نواختن ساز و مزامیر و سرکردن آتشبازیها و چراغان نمودن با کیفیت مذکوره در محل ورود و توقف آن و تعظیم و احترام آن و بوسه دادن بر آن و مالیدن چشمها به آن که نقل مرکب چوبی و ساخته خود اوشان بیش نیست و التزام این همه امور در زمان حج و ترک همه اینها بعد انقضای آن زمان، و هم چنین در مجلس حال و قال گاهی دست بر سینه گذاشتن و گاهی بر کمر و گاهی دراز کردن هر دو دستها و رقص کردن و چرخ خوردن و خوانندگی و ذکر خدا و رسول را به غنا و الحان و نیز شبیه نعل چرمی جناب رسول - صلی الله علیه وآله وسلم - را بر صفحه کاغذ کشیدن و بالای سر گذاشتن و نظم کردن اشعاری چند در فضایل ساختن آن و تقال نمودن را دلیل صحت دعوی سنت صحیح گردانیدن و نیز قضیه نذر پیر دستگیر به تفصیل مذکوره، در زمان جناب رسول - صلی الله علیه وآله وسلم - بود و اثری از آن در کتاب و سنت هست و سیرت صحابه و تابعین شهادت به آن می دهد یا خیر؟ و بعضی ازین امور مشابهت به امور کفار بت پرستان دارد یا نه؟

آیا شکل محمل و علم با شکل تعزیه و علم مشابهت دارد یا نه؟ آیا شتر محمل با دلدل عزا مشابهت است یا نه؟ آیا معطر گردانیدن محمل و احترام آن و بوسه دادن بر آن و چشم مالیدن به آن با مثل این همه امور که نسبت به تعزیه می شود، موافقت دارد یا نه؟ آیا چراغان نمودن و نواختن ساز و مزامیر و خوانندگی با محمل و مراعات این همه امور و امور سابقه نسبت به محمل در زمان حج و ترک آنها در غیر آن زمان با مثل آن امور نسبت به تعزیه در عَشْرَة محرم و ترک آنها در غیر محرم که از عوام به وقوع می آید، موافقت است یا نه؟

آیا بردن محمل به مقامات اعمال حج و زیارت مانند عرفات و مشعر و منا و مکه معظمه و مدینه طیبه با بردن تعزیه به مقامات عزا مشابهت دارد یا نه؟

آیا گذاشتن شبیه نعل چرمی جناب رسول - صلی الله علیه وآله وسلم - بالای سر با گذاشتن تعزیه موافقت دارد یا نه؟

آیا خوانندگی فقرات تعشق در مجلس حال و قال با خوانندگی مراثی در مجلس عزا مشابهت دارد یا نه؟

آیا دست بر دست زدن در مجلس حال و قال با دست زدن بر سینه در مجلس عزا و همچنین ضرب یکی

از دو میل آهنی بر دیگری در مجلس حال و قال، با چخ چخی در مجلس ماتم مشابیه است یا نه؟
آیا حق تعالی مذمت کفار که نزد خانه کعبه دست بر دست می‌زدند در کتاب خود نفرموده و خبر به تعذیب
شان نداده چنان که می‌فرماید: «وَمَا كَانَ صَلَاةُ تَهُمْ عِنْدَ النَّبِيِّ إِلَّا مَكَاةً وَتَصْدِيَةً فُذُوقُوا الْعَذَابَ
بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ»^۱ یعنی نبود نمازشان نزد خانه کعبه، مگر صغیر نمودن و دست بر دست زدن، پس
گفته شود به ایشان در روز قیامت که بچشید ذایقه عذاب را به سبب این که کافر بودید.
آیا بوسه دادن بر ملبوسات شاه علی هاشم ملقب به چهار ضرب با بوسه دادن عوام شیعه بر پرچم علم
موافق است یا نه؟

آیا گل مالیدن زمین اطلاق را و چیدن اطعمه یازده گانه و گذاشتن یازده سبوجه آب در نذر و فاتحه پیر
دستگیر اهل سنت با سامان نذر امام همام - علیه السلام مشابیهت دارد یا نه؟

دعوی این امر که امور مذکوره محمل و مجلس حال و قال و نعل جناب رسول و نذر پیر دستگیر با
کیفیات مفصله مسطوره در زمان جناب سیدالانس والجان بود و اثرش در کتاب و سنت یافته می‌شود و
سیرت صحابه و تابعین شهادت به آن می‌دهد و هیچ امر از امور مذکوره مشابیهت به امور کفار ندارد، و اهل
سنت در احداث همچو امری که در زمان جناب رسول - صلی الله علیه و آله نبوده و اثری از آن در کتاب
و سنت نیست و سیرت صحابه و تابعین ایا و انکار از آن دارد، با فرقه حقه شیعه امامیه مشارک نیستند؟
چون این دعوی خلاف صریح و کذب فضح است و صاحبش به مفاد آیه کریمه لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ^۲
در زمره ملعونین می‌باشد، البته اهل سنت ادعای آن نخواهند نمود و غیر از این چاره ندارند که اقرار نمایند
به نبودن امور مذکوره در عهد کرامت مهد جناب رسول و یافت نشدن آن‌ها در کتاب و سنت و شهادت
ندادن سیرت صحابه و تابعین به آن و اعتراف کنند به مشابیه بودن بعضی از آن امور با امر کفار و مشارک
بودن خودشان در ارتکاب امثال اموری که فرقه شیعه مرتکب آن می‌شوند. غایت الامر این است که، بعض
امور خود را، [۱۳۱] حواله به فعل عوام خواهند نمود و بعض را خارج از احکام شریعت، و داخل در امور
طریقت که مذهب مختار حضرات صوفیین و مخالف از شریعت می‌باشد، خواهند کرد. اما فعل عوام، پس
مسلم است که باعث الزام و مؤاخذه با خواص نمی‌شود. لکن فعل خود را حواله به عوام نموده، خود را بری
گردانیدن و به فعل عوام فرقه دیگر، مؤاخذه با خواص آن فرقه کردن، ظلم بر جان انصاف نمودن و داد
تعصب و عناد دادن است.

و اما طریقت، پس به مفاد، نَبَتِ الْعَرْشِ ثَمَّ انْقَشَ، اُولَاً باید که اصل وجود فن طریقت را به شواهد مقبوله
ثابت کنند. بعد از آن افعال خود را متفرع از آن و مترتب بر آن گردانند.

طرفه قضیه‌ای است، می‌گویند که این فن طریقت، رشحه از رشحات فیوض ائمه ما - علیهم السلام
است. ابتدای افاضه این فیض، بعد جناب رسول - صلی الله علیه و آله از علی ابن ابی طالب - علیه السلام

۱. انفال، ۳۵

۲. آل عمران، ۶۱

- است و انتهای آن به علی بن موسی الرضا - علیهما السلام و حال آن که اثری از آن در هیچ اثری از آثار و خبری از اخبار آن حضرات اختیار یافته نمی‌شود. بلکه اکثر اخبار دلالت و صراحت بر مذمت آن دارد. بالجمله، با وصف بودن چنین امور در طایفه خود ایشان، لب به طعن و تعریض بر فرقه حقه شیعه امامیه در باب تعزیه داری و غیر آن گشودن، خود را هدف سهام ملام نمودن است.

فصل

بدان که ذکر مصائب و گریه بر جناب سید الشهدا - روحی له الفدا - امری است که در کتب اهل سنت مذکورست. چنان چه شاه عبدالعزیز دهلوی در سرالشهادتین واقعه کربلا و احادیث گریه جناب رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم را قبل از وقوع واقعه و گریستن آسمان و خون باریدن آن و یافته شدن خون تازه زیر سنگ‌های بیت المقدس و نوحه کردن بنی‌جان بر آن آقای دو جهان و اشعار نوحه ایشان را نقل نموده.

اما تصرفات و زوائد شعرای این زمان که در مرثی به کار می‌برند، پس در مقدمه دانستنی که چون ایشان از زمره علما نیستند، قول شان حجت و باعث مؤاخذه با علما نمی‌تواند شد، و عدم ممانعت علما مر ایشان را، پس به یکی از وجوه مذکوره مقدمه این رساله است. بلکه آن چه به مشاهده درآمده، این است که اکثر علمای متورعین شریک چنین مجالس نمی‌شوند.

اما ماتم یعنی سینه زنی، پس تا وقتی که به حد ضرر نرسد، مباح است. به جهت این که ممانعتی از آن از جانب شارع وارد نشده.

و اما زاید از آن که از عوام به وقوع می‌آید، پس بنا بر آن چه که در مقدمه مذکور شد، خارج از محل نزاع است.

و اما نقل ضریح یا روضه مبارک آن حضرت که آن را تعزیه می‌نامند. پس تصویر ذی روح نیست که حرام باشد. بلکه تصویر مکان چوبی یا خستی است و آن حرام نیست. چنان چه در صحیح بخاری از ابن عباس و دیگر کتب اهل سنت تصریح به جواز تصویر درخت و هر شیئی غیر ذی روح وارد گشته. پس بنا بر آن نقلش، یعنی ساختن تعزیه مباح خواهد بود بلکه به وجه تعلق غرض صحیح و شرعی به آن مثل این که از دیدن تعزیه اصل ضریح یا روضه مبارک پیش نظر متمثل و متشکل بشود و باعث گریه بر آن حضرت گردد، رحجان شرعی دارد.

اما بوسه دادن بر آن و سجده نمودن پیش روی آن، پس اولاً این که آن فعل، فعل خواص و علما نیست. ثانیاً این بوسه و سجده از روی تعظیم و تحیت می‌باشد، نه از روی عبودیت و بندگی، مثل سجده فرشتگان الهی به حضرت آدم، که از روی تعظیم بود و مثل سجده برادران حضرت یوسف، به آن حضرت به قصد تحیت و تکریم، نه از روی عبودیت، و این نیست که سجده برای غیر معبود حقیقی بالکلیه حرام باشد. آری به قصد عبودیت حرام است، نه به قصد تعظیم. چنان چه بیضاوی در تفسیر آیه کریمه: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ

اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا»^۱ و آیه کریمه: «وَحَرُّوا لَهُ سُجْدًا»^۲ تصریح به آن نموده.

و اما خواندن زیارت جناب امام حسین - علیه السلام که اهل سنت مضحکه بر آن می کنند، پس اتباع کلام الهی است که: «سَلَامٌ عَلَيَّ اِلَّا يَا سَيِّدِنَا»^۳ فرموده. چه بنا بر آن چه که بعضی علمای ما افاده فرموده، ابن حجر در صواعق محرقه اعتراف نموده به این که آل یسین، آل محمّداند - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و اتفاق جماعتی از مفسّرین را هم بر آن ذکر کرده؛ و کلبی که یکی از علمای اهل سنت است، نیز قایل به آن شده و کلامی درین نیست که جناب سیّد الشهداء - روحی له الفدا - داخل در آل محمّد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - اند. پس هرگاه حق تعالی سلام بر ایشان فرماید، البته سلام ما بر آن جناب اتباع کلام ربّ الارباب و مورث ثواب خواهد بود.

و لاکن باید که وقت خواندن زیارت، به طرف اصل روضه مبارک و ضریح مطهر که مدفن آن حضرت است، اشاره نموده شود نه به طرف تعزیه که در غیر سمت روضه مبارک بوده باشد. چنان که از عوام و جهّال به وقوع می آید و اگر به مقتضای آیت فیض هدایت «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۴ که بالصراحت، امر به درود و سلام فرستادن بر آن حضرت است. امر زیارت خواندن را منحصر در آن حضرت نمایند و نسبت به جناب امام حسین - علیه السلام - که بنا بر آیه مباحله، فرزند آن حضرت اند و از یک نور بودند، جایز ندارند. پس زیارت شیخین و غیرهما که اجنبی محض بودند و بعضی از اینها مدتی بر کفر بودند، چگونه جایز خواهد شد و حال آن که اهل سنت مبالغه بسیار در آن می کنند.

عبدالحق بن سیف الدین دهلوی بخاری، در باب پانزدهم جذب القلوب الی دیار المحبوب، می نویسد که، عبدالرزاق به اسناد صحیح روایت می آرد که ابن عمر چون از سفر قدوم می آورد، اول به قبر شریف می رسید و می گفت: **السلام علیک یا رسول الله، اسلام علیک یا ابابکر، اسلام علیک یا ابتاه.**

و در موطاء امام مالک نیز این روایت مذکور شده است. و شخصی از نافع مولی ابن عمر پرسید: تو دیدی که ابن عمر بر سر قبر شریف سلام می کرد؟ گفت: دیدم و زیاده از صد بار دیدم. بر قبر شریف می استاد و می گفت: **السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا ابابکر، السلام علی ابی.**

و در باب شانزدهم، می نویسد که اگر یکی از دوستان به تحیت و سلام بر حضرت سید انام - علیه افضل الصلوات و اکمل السّلام وصیت کرده باشد، بگوید: **السلام علیک یا رسول الله من فلان بن فلان یا فلان بن فلان، یسلم علیک یا رسول الله.** بعد از آن که سلام آن حضرت فارغ شود، مقدار یک ذرع به جانب یمین پیش تر رود و گوید: **السلام علیک یا ابابکر الصدیق، یا صفی رسول الله و ثانیه فی الغار، جزاک الله عن امّته محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خیرا، السلام علیک یا عمر الفاروق، الذی اعزّ الله به الاسلام جزاک الله**

۱. بقره، ۳۴.

۲. یوسف، ۱۰۰.

۳. صافات، ۱۳۰.

۴. احزاب، ۵۶.

عن اُمَّتِه مُحَمَّد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ - خیرا، السلام علیکم من فلان بن فلان.
و در جَنَّتِ البقیع مکرّر به مشاهده در آمده که خَدَام آن جا زوَّار را زیارت خلیفه ثالث و امام مالک و ازواج و بنات و عَمَّات جناب رسول و غیرهم نیز تعلیم می‌کنند.

اگر گویند که کلام، در زیارت از دورست نه در قرب و حضور قبر، گویم: اَوَّلًا مکرّر به مشاهده مؤلف در آمده که اهل سنّت هر گاه در روضه‌ای از روضات ائمه - علیهم السلام - داخل می‌شوند، پیش روی ضریح مقدّس دست بسته می‌ایستند و فاتحه می‌خوانند و زیارت که عبارت از سلام باشد، نمی‌خوانند. اگر قول قائل به اختصاص جواز زیارت برای شخص حاضر، رایحه صداقت می‌داشت، البته حضار مذکورین، زیارت آن حضرت می‌خوانند. ثانیاً این که، این مسئله، از جمله مسایل اختلافیه میان خود اهل سنّت است. بعضی به جواز آن رفته‌اند و بعضی به عدم جواز آن قایل شده‌اند و در احادیث که مثبت جواز است مثل **لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِی عِیداً** تاویلات رکیکه به کار برده‌اند، چنان که بر ناقد بصیر مخفی نخواهد بود. و معلوم است که مسأله اختلافیه محل مضحکه نمی‌باشد و الاّ لازم آید که اختلافی که در اکثر مسائل فقهیه و غیر فقهیه میان ائمه اربعه اهل سنّت، واقع است باعث مضحکه به همدیگر بشود و حال آن که هیچ کس مضحکه بر آن نمی‌کند.

در باب چهاردهم **جَنبُ الْقُلُوبِ** می‌نویسد: ولکن علما اختلاف کرده‌اند که این فضیلت عظمی عام است مر هر کسی را که به شرف تسلیم بر سیّد کائنات - علیه افضل التسلیمات - مشرّف است، خواه زائر قبر شریف بود یا غایب از آن حضرت کبری در هر مکان که باشد یا این که مخصوص است به زوَّار قبر شریف و حضار آن مکان منیف.

بعضی علما بر آن رفته‌اند که این فضیلت مخصوص زایران و نصیب حاضران است. به قرینه قیدی که در روایت احمد بن حنبل - رحمه الله آمده است که: «ما من أحد یسلّم علی عند قبری» انتهی بلفظه، و بعد از طول کلام درین مقام می‌نویسد که، نسائی به استاد صحیح از ابن مسعود - رضی الله عنه - می‌آرد که آن حضرت - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ - فرمود: حق سبحانه فرشتگان را خلق فرمود که سیاح‌اند در زمین و سلام اَمّت مرا به من می‌رسانند و این در حق غایب است. انتهی.

و در باب پانزدهم از حسن مثنی، ابن حسن مجتبی - علیه السلام - آورده که او قومی را دید بر گرد قبر شریف استاده، منع شان کرد و گفت: پیغمبر خدا فرموده است که قبر مرا عید نگیرید و [۱۳۴] خانه‌های خود را قبور نسازید و از هر جا که باشید مرا درود فرستید، به درستی و راستی که درود شما می‌رسد مرا.

و از امام زین العابدین - رضی الله عنه - روایت کرده‌اند که مردی را دید که در فرجه‌ای که نزد قبر نبوی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ - بود، در می‌آید و دعا می‌کند. مَنَعش کرد و مضمون همین حدیث را بر وی خواند.

و در روایت دیگر آمده که سهل بن سهیل می‌گوید که، به سلام پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ - آمدم و حسن بن حسن بن علی در بیت فاطمه زهرا - رضی الله عنهم تعشّی می‌کرد. مرا پیش خود طلبید. چون رغبت طعام کمتر بود، اجابت او نکردم. فرمود: چرا بر قبر ایستاده‌ای، سلام بکن و بگذر و گفت: قال النبی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ: **لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِی عِیداً** الحدیث. فرمود: شما و آن که در اندلس است برابرید

در قرب. و مثل این از امام زین العابدین - رضی الله عنه - نیز آمده، انتهی بلفظه.

هرگاه به روایات فریقین جواز زیارت از دور هم ثابت باشد و زنده بودن شهدا به تصریح کلام ملک علام «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»^۱ و هم به اقرار علمای اهل سنت، چنان که در این کتاب جذب القلوب چند جا تصریح به آن نموده، محقق باشد، بلکه اهل سنت و جماعت اعتقاد داشته باشند به ثبوت ادراکات، مثل علم و سمع مر سایر اموات را از آحاد بشر و مطلع شدن اموات به زوار خود، چه قریب قبر باشد و چه بعید از آن، چنان که در کتاب مذکور به همه این امور صراحت واقع شده، پس روا نباشد که یکی از اهل اسلام در باب زیارت جناب سید الشهداء، قتیل دشت کربلا جگر گوشه سرور انبیا - علیهم التحیه و الثناء - زبان خود را آشنای تعریض و اعتراض نماید و لبهای خود را به ضحک گشاید.

از آن جا که بنای این رساله بر اختصار است، لهذا به نقل اقوال و احادیثی که مثبت جواز زیارت آن حضرت از دور است، نپرداخته، و در اشتغال به نقض و ابرام در این مقام، مصلحت ندیده.

و اما دیگر امور تعزیه‌داری که در بلاد هند یا غیر آن مروج است. پس آن چه که مخالفتی از آن در شرع وارد نشده باشد، بنابر ضابطه کلبه، اصل اباحت و قول محکم «کل شیء مباح حتی یرد فیہ النهی» مباح است، و آن چه که ممانعت از آن در شرع وارد شده، مثل غنا و ساز و مزامیر، پس حرام. و علی من اتبع الهدی، السلام.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. آل عمران، ۱۶۹.

مسکن اول سال منازل قمریه
في سوانح و نتائج سفره

مخفی نماید که چون ترتیب این سال در زمان حضرت
در اختلال و احوال بودیم عیدین گردیدیم اتفاق
که در ستر عبارت بعد از آنکه بر نقل نمودن آن نگار
در زمان سفر حالت راه رفتن بدون لحاظ
لفظ نوشته شده بود گفتا و زین اگر زمانه فر
داد ان شاء الله تمیزش با سوب خوب و الفاظ
مجدداً بعد خواندیم که دالله توقع از ما طول چنین است
در صورت فرصت در امکان در اصلاح این گو
دالله نقص و قمش و بگشت خط پوش پوشند
والسلام علی من اتبع الهدی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الحمد لله الذی الی طریق الحق هداً و دلنمی علی ما یفهم به الخصوص ارسا
والصلوة علی نبینا محمد الذی الی الحق الحقیق دعانی و علی آئینته
فدیتم بنفسی و جنانی ایا بعد این رساله ایست مسمی به محلثه
در بیان کیفیت محل آله صدیق و جناب رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و مرتب است بر مقدمه و چند فصول و من الله التوفیق فانه بالاستعا
حقیق مقدمه بر آریاب مسند شین انصا و اصحاب کت گزین
از جاده اعتنا مخفی نماید که در هر عصری و بلدی و ملتی اموری
چند که اشرفی از ان در کتابها و سنت رسول خدا پدید انیست و نیز
سیر صحابه تابعین صحابه از عوام بل از بعضی خواص بوقوع می آید







پیام بهارستان / ۲۵، س. ۲، ش. ۷ / بهار ۱۳۸۹